

از ۱۹۴۸ به بعد و در وهله دوم، چگونگی روابط بین اعراب و یهودیان در ابعاد اقتصادی و اجتماعی آن. سطح

تحلیل دوگانه ای نیز انتخاب می شود که عبارت است از: سطح خرد، یعنی فرد عرب در

مقابل یهودیان؛ سطح ساختارهای سیاسی (حقوق، مدیریت تصمیم گیری)، اقتصادی،

اجتماعی و قومی؛ و سطح تحلیل میانه ای

یعنی سطح تحلیل خانواده گسترده نیز مورد

استفاده قرار می گیرد، اما این سطح تحلیل فاقد اهمیت ویژه است.

نویسندگان الگوهای نابرابری و رقابت

بین اعراب و یهودیان را مورد بررسی قرار می دهند. از نظر آنها، شکاف اساسی در

جامعه اسرائیل بین قوم یهود و قوم عرب

اقلیت عرب در اقتصاد

اسرائیل

(الگوی نابرابری قومی)

Nooh Lewin- Epstein and Moshe

Semyonov, *The Arab Minority in Israel's*

Economy (Patterns of Ethnic Inequality),

Westview Press, 1992, 169 pages.

مقدمه

هدف کتاب اقلیت عرب در اقتصاد

اسرائیل بررسی وضعیت اقتصادی و

اجتماعی قوم عرب در جامعه اسرائیل است.

موضوع از دو بعد بررسی می شود: در وهله

اول، وضعیت اعراب همراه با تکامل و تحول

است. تاکنون، شکاف فوق نتایج اقتصادی بنیادینی در برداشته است. قوم گرایی موجب پیدایش دو طبقه یهود و عرب شده است و در نظام فوق، قوم یهود، قوم عرب را استثمار می کند. به عبارت دیگر، قومیت و استثمار به طور انفکاک ناپذیری با یکدیگر درهم آمیخته است. مطالب فوق سه محور اصلی کتاب را تشکیل می دهند: ۱. بررسی زبانی که اعراب متحمل می شوند؛ ۲. بررسی منبع و علل زبان فوق؛ ۳. بررسی الگوهای نهادینه شده ای که وضعیت فوق را استحکام و استمرار می بخشد.

همان طور که از مباحث فوق استنباط می شود، نویسندگان به کتاب خود چارچوبی اقتصادی می دهند و در این راستا، آمار و اطلاعاتی فراوان و بسیار غنی در اختیار خواننده می گذارند. اما به نظر می آید کتاب با دو مشکل اساسی که دارای ریشه مشترکی می باشد، مواجه است. برخی از تحلیلها و نتیجه گیری ها ظاهراً خنثی و بیطرف است، اما همان طور که بعدها مشاهده خواهیم کرد، استدلال دیگری واقعیتها را به نحوی بهتر بیان می کند. در وهله دوم، چارچوب نظری اتخاذ شده بازار است. اما تحلیل

روابط اعراب-یهودیان بر مبنای مفهوم طبقه احتمالاً بسیاری از مشکلات و تحلیلهای مسئله ساز را نفی می کند. لذا تا آنجا که به حیطة نقد مربوط می شود، نقد به این بخش از کار منحصر می گردد. لازم به یادآوری است در کتاب اقلیت عرب در اقتصاد اسرائیل، مقصود از اعراب شهروندان عربی است که از ۱۹۴۸ در اسرائیل سکونت داشته اند. به عبارت دیگر، ساکنان سرزمینهای اشغال شده در ۱۹۶۷ شامل این گروه نمی شوند؛ چرا که آنها وضعیت سیاسی و حقوقی کاملاً متفاوتی دارند.

جامعه اسرائیل: قوم و طبقه

صهیونیسم ایدئولوژی قوم یهود است. هدف از مهاجرت یهودیان به اسرائیل (و قبل از آن فلسطین) نیز همگرایی یا زیستن در کنار مردم بومی (فلسطینی ها) نبوده، بلکه ایجاد یک جامعه یهودی با هویت یهودی و برای حفظ و پیشبرد منافع قوم یهود بوده است. (ص ۳۵) در نتیجه، شکاف در جامعه اسرائیل بین دو قوم یهود و عرب ایجاد می شود. لذا تحلیل بر مبنای آن انجام

می‌گیرد. هرچند نویسندگان به تقسیم‌بندی‌های دیگری اشاره می‌کنند و آنها را مهم تلقی می‌نمایند، اما به آنها توجه کافی مبذول نمی‌دارند. در حالی که در نظر گرفتن این‌گونه تقسیم‌بندی‌ها (اقتصادی-اجتماعی) می‌توانست نتایج متفاوتی را برای کتاب دربرداشته باشد.

در واقع، در جامعه اسرائیل دو نوع تقسیم‌بندی قابل مشاهده است:

تقسیم‌بندی برمبنای قوم و تقسیم‌بندی برمبنای طبقه. تقسیم برمبنای قومیت می‌تواند به شکل زیر باشد: ۱. تقسیم درون قوم یهود، بین اشکنازها از یکسو و یهودیان شرقی تبار و آفریقایی از سوی دیگر؛ ۲، تقسیم‌بندی یهود و عرب؛ ۳. تقسیم بین یهودیان شرقی تبار و عرب.

درواقع، تقسیم نوع دوم برمبنای طبقه است. در این صورت، جامعه اسرائیل در یک نظام طبقاتی با ساختار سلسله مراتبی قابل بررسی است. ساختار طبقاتی از رأس هرم به پایین به شکل زیر خواهد بود: اشکناز، یهودیان شرقی تبار و آفریقایی و عرب. در هر صورت، قوم و طبقه با یکدیگر در آمیخته‌اند و بررسی یکی بدون توجه به

دیگری کار بیهوده‌ای است. در نظام فوق، نقش دولت عبارت است از حقانیت بخشیدن به ساختارهایی که روابط فرادستی و فرودستی اقتصادی و اجتماعی را حفظ می‌کند و نظام سلسله مراتبی را پایداری می‌بخشد.

مقولاتی در راستای تبیین روابط اعراب و یهودیان

برای تبیین چگونگی روابط اعراب و یهودیان نویسندگان مقولات متعددی را مورد بررسی قرار می‌دهند که به اختصار به شرح زیر است:

۱. کثرت گرایی؛ در این مقوله اساسی روابط سیاسی است و اقتصاد نقش ثانوی دارد. از نظر مقوله فوق، در هر جامعه گروه‌های مختلف برای دستیابی به منافع محدود با یکدیگر در حال رقابت هستند. در واقع، اختلافات از کمبودها، نه تفاوت‌های ذاتی بین گروه‌ها، نشئت می‌گیرد. لذا همکاری و رقابت درون نظام سیاسی انجام می‌گیرد. البته، احتمال و امکان همگرایی وجود دارد. دولت از درگیری سیاسی یا قومی جداست و نقش داور را ایفا می‌کند.

۲. فرهنگی؛ در این مقوله علل عدم همگرایی بین قوم یهود و عرب در عوامل فرهنگی جستجو می شود. در این زمینه، بینشهای مختلفی وجود دارد که عبارت است از: عدم امکان همگرایی بین قومهای مختلف؛ تسلط قومی بر قوم دیگر که ناشی از در دست داشتن دانش و تخصص برتر است؛ شکاف درون جامعه اسرائیل بر مبنای قومیت است و اختلافات اعراب (جهان عرب) و اسرائیل شکاف و اختلافات فوق را تشدید می کند؛ اعراب اقلیتی فرهنگی، مذهبی (ونه ملی)، هستند و این خود زمینه ساز انقیاد سیاسی و اقتصادی اعراب می شود.

۳. طبقه؛ در این مقوله بینشهای متفاوتی وجود دارد که به شرح زیر است: ایدئولوژی یهود و نظارت اقتصاد اسرائیل از سوی دولت موجب پیدایش روابط طبقاتی و در نتیجه استثمار شده است؛ الگوی استثمار داخلی؛ در این الگو قومیت و طبقه با یکدیگر در آمیخته و موجب استثمار یک قوم (طبقه) از سوی قوم (طبقه) دیگر شده است.

۴. بازار؛ همان طور که پیشتر عنوان کردیم، این شق را نویسندگان مورد استفاده قرار داده اند. بازار مکانی است که نیروی کار عرضه و تقاضا می شود. بازار عامل قدرتمندی در تعیین چگونگی روابط بین عرضه و تقاضای نیروی کار است. به طور همزمان، محدودیتهای ساختاری که بر بازار تحمیل می شود، مورد بررسی قرار می گیرد. این مقوله خود از جهات مختلف قابل نقد است.

اگر در پژوهشهای علمی مفهوم «مد» قابل استفاده باشد، باید اذعان داشت که مفهوم بازار یکی از مفاهیمی است که به تازگی مورد پسند محققان واقع شده است. پیروزی نهایی یک ایدئولوژی زمانی تحقق می یابد که ایدئولوژی فوق از ایدئولوژی و سیاست جدا تلقی شود. به عبارت دیگر، پدیده ای (ایدئولوژی) خنثی- و لذا قابل استفاده برای همه- و بدون گرایشهای سیاسی و ایدئولوژی محسوب می شود. امروزه، بازار- که ظاهراً جایگزین مفهوم سرمایه داری شده است- چنین نقشی را ایفا می کند.

بازار مفهوم «دست نامرئی» و از طریق آن مفهوم رقابت کم و بیش آزاد را در بردارد. در واقع، عرضه کننده و تقاضا کننده کالا و خدمات در مقابل یکدیگر قرار می گیرند.

فرض بر رقابت است. در غیر این صورت، اسرائیل، انواع نظارت سیاسی، اقتصادی و اداری موجب افزایش عرضه (و لذا کاهش بهای آن) نیروی کار عرب شده است. بدین ترتیب، قیمت نیروی کار، امکان و شرایط استفاده از آن را متقاضی تعیین می کند. در این صورت، استفاده از مقوله بازار برای تبیین علل نابرابری اعراب و یهودیان در اسرائیل مفهومی بی محتوا تلقی می شود.

بنابراین، به نظر می رسد که نویسندگان ناخودآگاه و ناخواسته از اندیشه کارل پوپر مبنی بر اینکه پژوهشگر باید سعی کند نظریه خود را رد کند، پیروی می نمایند. همچنین به نظر می رسد که آنها در این کار موفق شده اند.

در مقایسه با کالا یا خدمات عرضه شده از سوی گروه یا قشری دیگر دارای ارزش کمتری است. بدین سان، نابرابری در بازار تبلور می یابد. البته، بازار خود موجب نابرابری نمی شود. اما زمانی که به لحاظ نظارتهای قومی، سیاسی و اقتصادی ساختار بازار حالت انحصاری پیدا می کند، باید دید بازار چیست و چه می تواند باشد؟ در بازار

جمعیت عرب در مناطق مسکونی

منطقه مسکونی	درصد جمعیت عرب	زیر مجموعه
روستانشین	۷۷	مسلمان
شهر نشین	۱۳	مسیحی
شهر نشین	۱۰	دروز

قوم عرب در اسرائیل

جمعیت کل اسرائیل افزایش یافت.

اقلیت عرب در اسرائیل از هر لحاظ، یعنی از لحاظ آموزش، درآمد، اعتبار شغل، قدرت سیاسی و سطح زندگی نسبت به یهودیان در سطح پایین تری قرار دارد. محل سکونت آنها از لحاظ جغرافیایی به نحوی تنظیم شده است که حداکثر جدایی بین آنها و یهودیان حفظ شود. (ص ۱۵-۱۴)

در ۱۹۴۸، جمعیت عرب در فلسطین یک میلیون و دویست هزار نفر بود که ۷۵۰ تا ۹۰۰ هزار نفر از آنها در سرزمینی که نام اسرائیل را بخود گرفت، سکونت داشتند. در زمان جنگ، ۶۰۰ تا ۷۶۰ هزار نفر از آنها یا از اسرائیل مهاجرت کردند یا بیرون رانده شدند. در نتیجه، در ۱۹۴۸، اعراب ۱۸ درصد (تقریباً ۱۵۶ هزار نفر) جمعیت اسرائیل را تشکیل می دادند. با اینکه میزان زاد و ولد اعراب تقریباً ۵۰ درصد بالاتر از زاد و ولد یهودیان بود، اما به لحاظ مهاجرت یهودیان به اسرائیل، در ۱۹۶۱ اعراب ۱۱٫۳ درصد (۲۴۷ هزار نفر) جمعیت اسرائیل را تشکیل می دادند. در ۱۹۵۷، این رقم به ۱۵٫۳ درصد (۵۳۴ هزار نفر) و در ۱۹۹۰، به ۱۸٫۱ درصد (۸۷۵ هزار نفر)

از لحاظ حقوقی و سیاسی، برابری بین قومهای مختلف در اسرائیل براساس حق «یک فرد، یک رأی» تبلور می یابد. اما به لحاظ فرار نخبگان عرب (سیاسی، اقتصادی و مذهبی) در ۱۹۴۸، اعراب فاقد دستگاه رهبری لازم بودند. در نتیجه، حق رأی به عنوان وسیله ای برای تعدیل وضع نابسامان آنها قابل استفاده نبودند. اعراب یا فاقد تشکیلات سیاسی لازم بودند یا تشکلهای موجود از همبستگی مناسب برخوردار نبودند. در نتیجه، در ۱۹۸۸، ۴۰ درصد اعراب به احزاب صهیونیستی رأی دادند. (ص ۱۲) آنها با اینکه ۱۸ درصد جمعیت کل کشور را تشکیل می دادند، در مجلس از ۱۲۰ نماینده فقط دارای ۸ نماینده (۶٫۶ درصد کل) بودند.

با وجود برابری حقوقی و سیاسی که پیشتر به آن اشاره کردیم، یهودیان از ابزارهای متعددی برای اعمال تبعیض بر اعراب استفاده نموده و آنها را در وضعیت فرودستی نگاه داشته اند. انواع تبعیضات آشکار به شرح زیر است:

۱. قانون بازگشت و ملیت؛ براساس این

قانون پس از مهاجرت به اسرائیل یهودیان خودبخود ملیت اسرائیل را کسب می کنند. اما برای اعراب امکان کسب ملیت فقط از طریق سکونت، تولد یا احراز تابعیت امکان پذیر است. همچنین نهادهای یهودی آژانس یهود و صندوق ملی یهود ماهیتاً کار نهادهای حکومتی را انجام می دهند، اما مستقل از نهادهای حکومتی عمل می کنند. وظیفه آنها کمک به یهودیان است. بدین ترتیب، تبعیض (عدم کمک رسانی به اعراب) ابعاد حقوقی و سیاسی به خود می گیرد.

۲. شرط لازم برای دستیابی به خدمات دولتی انجام نظام وظیفه است. اما دولت از پذیرش اعراب در نیروهای مسلح خودداری می کند و در نتیجه کسب مزایایی چون حق اولاد، انواع آموزشهای فنی و حرفه ای، آموزش عالی و دریافت وام مسکن فقط به کسانی تعلق می گیرد که نظام وظیفه را انجام داده باشند.

۳. تقسیم کمکهای منطقه ای پیش بینی شده در بودجه تنها برحسب منطقه جغرافیایی است. با توجه به اینکه اعراب در مناطق جغرافیایی خاصی متمرکزند، تبعیض

در سرمایه گذاری و توسعه به نفع یهودیان انجام می گیرد، بی آنکه آشکارا واژه تبعیض به کار رود.

۴. تبعیض از طریق تقسیم نهادهای حکومتی و نظام اداری، که فاقد مبنای حقوقی است، اما ناشی از سیاستهای دولت می باشد که از آن جمله می توان تقسیم بودجه (دولت مرکزی و دولت محلی) در امور مربوط به آموزش، خانه سازی، سرمایه گذاری های زیربنایی و ایجاد اشتغال را نام برد. (ص ۲۳)

۵. سیاستهای دولتی، مصادره زمینهای کشاورزی از سوی دولت، با این توجیه که کشاورزان عرب (که بدین وسیله زمین خود را از دست می دهند) باید در مراکز شهری که در اختیار یهودیان است، به کاریدی پردازند. بدین وسیله، نیروی کار فراوان و ارزان برای مراکز صنعتی و کل نظام سرمایه داری فراهم می شود. همان طور که نویسندگان عنوان می کنند فرایند «پرولتاریزه شدن» اعراب (ص ۲۷) حاصل می شود.

۶. کارفرمایان یهودی در وضعیت مشابه و برابر از استخدام اعراب خودداری می کنند.

این در حالی است که قانون فرصت برابر برای اشتغال (۱۹۸۸) اعلام می‌دارد: «کارفرمایان در زمان استخدام نباید بین متقاضیان تبعیض قائل شوند و به لحاظ جنسیت یا وضعیت تأهل تبعیض روا دارند.» اما مطلبی در مورد تبعیض بر اساس مذهب، ملیت یا قومیت مشاهده نمی‌شود. (ص ۸۰)

لذا این پرسش مطرح می‌شود که استفاده از مقوله بازار چه مفهومی دارد. در مجموع، یهودیان به طور منظم مانع ورود اعراب به تعداد کثیری از شرکتها می‌شوند، بویژه در مواردی که شغل مورد نظر میزان استقلال و اقتدار وسیعی را می‌طلبد.

۷. اشتغال زنان؛ بر اساس قانون، زنان در وضعیت برابر با مردان قرار دارند با این تفاوت که زن عرب تابع سنتهای محدود کننده فرهنگی خویش نیز هست. در

مجموع، نیروی کار زن در وضعیت دشوارتری نسبت به نیروی کار مرد عرب قرار دارد. نیروی کار زن عرب ۱۵ درصد نیروی کار در مناطق یهودی نشین را تشکیل می‌دهد (۲۰ درصد در مناطق عرب نشین). طی ۱۹۹۰-۱۹۷۰، درصد زنان شاغل در

بخش اقتصاد یهودی از ۷ به ۱۲ افزایش یافت.* (برای مقایسه آمار مشابه برای زنان یهودی ۴۵ درصد است.) اما بیشتر افزایش فوق متعلق به زنان غیر مسلمان (فاقد محدودیتهای فرهنگی) است. زن عرب نسبت به مرد عرب از سطح آموزش بالاتری برخوردار است، لذا از لحاظ اهمیت، احترام و نوع کار زن عرب، در مقایسه با مرد عرب، از موقعیت بهتری برخوردار است. با وجود این، دستمزد زن عرب (در اقتصاد یهود و عرب) بمراتب پایین تر از دستمزد مرد عرب است. (ص ۱۰۰) پس استفاده از مقوله بازار چه مفهومی دارد.

راجع به مطالب فوق آمار جالبی وجود دارد که ضمن تأیید تبعیض آشکار، انتقادات وارد بر استفاده از مقوله مذکور را نیز تأیید می‌کند.

در ۱۹۶۱، ۵۰ درصد اعراب بیسواد بودند. در ۱۹۹۰، آمار فوق به ۱۳ درصد (در مقایسه با ۴٫۲ درصد برای یهودیان) کاهش یافت. میزان آموزش اعراب از لحاظ کمی و کیفی روبه افزایش است، اما وضعیت اجتماعی و اقتصادی آنها تغییر نکرده است.

* آمار فوق شامل نیروی کار مشغول در مزارع نمی‌شود.

آنها به اجبار باید همچنان به کاریدی مشغول شوند. به عبارت دیگر، به آنها اجازه داده نشده است که سطح آموزش بالاتر را به سطح درآمد بالاتر یا موفقیت اجتماعی تبدیل کنند. نویسندگان در این مورد می نویسند: «اعراب نتوانسته اند... این کار را انجام دهند. (ص ۲۴)

۸۵ درصد اعراب در مناطق روستایی کوچک یا در حاشیه شهرها زندگی می کنند. منطقه محل سکونت آنها را دولت اسرائیل، بر مبنای قومیت، تعیین می کند. مناطق فوق از لحاظ خدمات شهری بسیار محروم است. بعلاوه، بودجه دولتهای محلی و تخصیص آن به زبان اعراب بوده، کاملاً تعبیض آمیز است. در اوایل دهه ۶۰، فقط ۰٫۱۲ درصد کل بودجه مربوط به توسعه در مناطق عرب نشین صرف شد. در حالی که در همین تاریخ، اعراب ۱۱٫۳ درصد جمعیت اسرائیل را تشکیل می دادند. آمار مشابه برای اواسط دهه ۶۰، ۱٫۵ درصد بودجه و برای اوایل دهه ۷۰، ۱٫۳ درصد بودجه برای ۱۵٫۳ درصد کل جمعیت اسرائیل تخصیص یافته است. روند فوق تا اوایل دهه ۹۰ ادامه دارد. (ص ۳۱)

به لحاظ استقرار اعراب در مناطق جغرافیایی خاص و بدون امکانات لازم برای اشتغال، در دهه ۸۰، ۵۰ درصد اعراب همه روزه باید از محل سکونت خود برای کار به مناطق شهرنشین یهودی سفر می کردند. به طور همزمان طی ۱۹۸۰-۱۹۷۰، وابستگی اعراب به یهودیان برای اشتغال روبه افزایش گذاشت (به لحاظ کاهش فعالیت‌های کشاورزی و صنعتی در مناطق عرب نشین که ناشی از اجرای سیاستهای دولت و رشد سریع اقتصادی مناطق یهودی نشین بود). در مورد مسئله فوق، نویسندگان عنوان می کنند که «همگرایی نیروی کار عرب در اقتصاد یهود» دستاوردهای منفی را برای اقلیتهای قومی در برداشته است. (ص ۵۹) پرسش این است که آیا بکارگیری اصطلاح همگرایی صحیح بوده، آیا واژه «سلطه» مناسب تر نیست؟ وضعیت فوق نتایج زیر را برای اعراب در اسرائیل در برداشته و دارد:

۱. به طور کلی، یهودیان با استفاده از جدایی اعراب و بیرون نگاه داشتن آنها از مشاغل مهم تر، سطح درآمد بالای خود را حفظ می کنند؛

۲. تبعیض اقتصادی در کل بازار کار بین اعرابی که در کنار یهودیان به کار اشتغال دارند، موجود است؛
۳. تبعیض بیشتر موجب افزایش بیشتر درآمد کارگران یهودی می شود؛
۴. کارمندان یهودی به طور یکسان از تبعیض علیه اعراب بهره مند نمی شوند؛ تبعیض بیشتر به سود نخبگان و سرمایه داران است؛
۵. در بخشهایی از اقتصاد یهودی که رقابت بیشتری از جانب نیروی کار عرب (ارزان تر) وجود دارد، ارزش نیروی کار یهودیان نیز پایین تر است. (ص ۱۳۱)
- به عبارت دیگر، اعراب در جامعه اسرائیل با تبعیض در دو سطح مواجه اند. در سطح فردی، دستمزد آنها پایین تر است. همچنین به لحاظ محرومیت از مشاغل مهم تر سطح درآمد آنها همچنان پایین نگاه داشته می شود. در سطح دوم، عوامل ساختاری مانند قوانین، سیاستهای اقتصادی و محدود کردن اعراب به مناطق جغرافیایی ویژه، زمینه برای استثمار و عدم رشد اقتصادی مناسب تر است.
- به دلایل ناموجهی - احتمالاً به لحاظ استفاده از بازار به عنوان یک مفهوم خنثی - نویسندگان از این نتیجه گیری که وضعیت اعراب به نفع طبقه سرمایه دار است، خودداری می کنند. با وجود انبوه داده ها، نویسندگان استدلال می کنند که در مورد مسئله فوق تحقیقات به نتیجه قاطعی دست نیافته است. (ص ۱۵۱)
- با وجود این، دستیابی به نتایج زیراجتناب ناپذیر می نماید:
۱. دستمزد پایین تر برای اعراب موجب افزایش سود برای سرمایه داران می شود؛
 ۲. دستمزد پایین برای کارکنان عرب و نیز افزایش تعداد آنها مانع افزایش دستمزد برای نیروی کار یهودی می شود. بی دلیل نیست که رقابت از جانب کارگران ارزان تر عرب موجب خصومت کارگران یهودی نسبت به آنها شده است؛
 ۳. اگر سرمایه دار مابه التفاوت دستمزد ها را از آن خود نمی کند، پس این مبلغ چگونه هزینه می شود؟
- در کل، نویسندگان پیش بینی می کنند که همگرایی اقتصادی عرب (مقصود اقتصاد مناطق عرب نشین است) در اقتصاد یهود امکان پذیر نیست؛ چرا که این امر خود

موجب کاهش درآمد یهودیان می‌شود. از دیدگاه اقتصاد نئو کلاسیک، همگرایی بین

دو اقتصاد (یا به قول نویسندگان دو بازار) موجب پیدایش تعادل بین درآمد عرب و

یهودی می‌شود. اما در نهایت، انواع تبعیضات مانع تحقق نتیجه فوق می‌شود.

از لحاظ سیاسی، این مسئله مطرح می‌شود که آیا ارتقای سطح آموزشی اعراب و

توان رقابت بیشتر و بهتر آنها در بازار کار یهودی، همراه با انواع تبعیضات موجب

بیداری سیاسی و بسیج اعراب نمی‌شود؟

همچنین آیا افزایش امکانات اعراب

زمینه ساز پیدایش نوعی اقتصاد مستقل برای آنها نمی‌شود؟

با توجه به اینکه وضعیت رقابت به طور روز افزونی ناعادلانه تر تلقی می‌شود، آیا رقابت قوی موجب مناقشه بین اقوام و در نتیجه پیدایش جنبشهای قومی نمی‌شود؟ آیا موارد فوق خود زمینه ساز نارضایتی عمومی و اقدام دسته جمعی در صحنه اقتصادی-سیاسی (مانند جدایی طلبی و استقلال طلبی) نمی‌شود؟

داریوش اخوان رنجانی
دانشکده حقوق و علوم سیاسی
دانشگاه تهران

ژوئیه ۱۳۸۹
پرتال جامع علوم انسانی
مطالعات فرهنگی